



بازگای صحت هبه سکه و قابلیت رجوع از آن؛ با تأکید بر آموزه‌های فقهی و نگاهی به رویه قضایی

امین سلیمان کلوانق^۱

چکیده

در جامعه امروزی مرسوم است مهر زوجه را سکه قرار می‌دهند و گاهی زوجه بعد از عقد نکاح اقدام به هبه سکه به زوج کرده که در برخی موارد بعد از هبه، رجوع از آن را قصد می‌کند. پژوهش حاضر باهدف پاسخ به این سؤال که وضعیت حقوقی عمل مزبور چیست و اینکه آیا رجوع از آن جایز است یا نه، به شیوه تحلیلی-اسنادی انجام شده است. با بررسی‌های صورت‌گرفته، مطالعه یا تحقیقی که مسئله حاضر را بررسی کرده باشد، یافت نشد. بدین منظور تمام منابع مکتوب علمی در این موضوع بررسی و مشخص شد که مسئله پژوهش حاضر، معرکه آرای میان فقها و حقوق دانان است. گروهی قائل به بطلان آن هستند و عمل حقوقی انجام شده را ابراء تلقی کرده و آثار آن را بار می‌کنند. گروهی هم تحقق آن را در قالب عقد هبه می‌پذیرند که بر هردو نظر، آثار متفاوتی مترتب می‌شود. نتایج بررسی، تحلیل و ارزیابی نظریات و آراء این است که هبه سکه صحیح است و استدلال قائلین به بطلان، اشکالات اساسی دارد. در مورد قابلیت رجوع از آن با تبیین اختلاف در رویه قضایی و با تحلیل مبانی، این نتیجه به دست آمد که به دلیل تلف شدن مال موهوبه، رجوع از هبه آن ممکن نیست.

واژگان کلیدی: مهریه، هبه سکه، ابراء، رجوع از هبه، بطلان هبه، رویه قضایی رجوع از هبه، تلف شدن مال موهوبه.

Investigating the Validity of the Coin Gift and Its Retrieval; by Emphasizing Jurisprudence Teachings and Considering the Judicial Procedures

Amin Soleiman Kolvanaq¹

In today's society, it is customary to put the wife's dowry as a coin, and sometimes the wife gives a coin to the husband after the marriage contract, and in some cases, she intends to return it after the gift. The current research has been done in an analytical-documentary manner with the purpose of answering the question of what is the legal status of the said act and whether it is permissible to refer to it or not. With the conducted investigations, no study or research was found that investigated the present issue. To this end, all scientific written sources on this topic were examined and it was determined that the problem of the present research is the debate between jurists and jurists. One group believes in its invalidity and considers the performed legal act as abhorrent and burdens its effects. The other group accepts its realization in the form of gift marriage, which has different effects on both opinions. The results of the review, analysis and evaluation of the views and opinions are that the donation of coins is correct and the arguments of those who argue against it have fundamental problems. Regarding the possibility of referring to it, by explaining the dispute in the judicial procedure and by analyzing the bases, the conclusion was reached that due to the loss of the gifted property, it is not possible to refer to the donation.

Keywords: dowry, gift of coins, withdrawal, return of gift, cancellation of gift, legal procedure of return of gift, loss of gifted property.

DOI: 10.22034/IJWF.2023.15381.2061

Paper Type: Research

Data Received: 2023/ 02 / 27 Data Revised: 2023/ 06 / 14 Data Accepted: 2023/ 06 / 20

1. Assistant Professor, Department of Jurisprudence and Islamic Law, Faculty of Theology and Islamic Sciences, University of Tabriz, Tabriz, Iran.

Email: a.soleyman@tabrizu.ac.ir

ORCID ID: 0000-0002-5499-9038

۱. مقدمه

مهر، یکی از آثار مالی عقد نکاح است. در مورد موضوع مهر، ماده ۱۰۷۸ قانون مدنی مقرر می‌دارد: «هرچیزی را که مالیت داشته و قابل تملک نیز باشد، می‌توان مهر قرار داد». باتوجه به این ماده، در مهر مهم است که دو شرط مالیت و قابلیت تملک وجود داشته باشد. براین اساس، اموال مختلفی می‌تواند موضوع مهر باشد. یکی از این موارد این است که مهر، عین باشد؛ عین چیزی است که اگر در خارج یافت شود، جسم است و ابعاد سه‌گانه یعنی، عرض، طول و عمق دارد. (موسوی خویی، بی‌تا، ۱۶/۲؛ حسینی میلانی، ۱۳۹۵) یکی از اقسام عین، کلی است که خود اقسامی دارد (خوانساری، ۱۴۰۵ ه.ق، ۰۶۹/۳). یکی از این اقسام، کلی فی‌الذمه است که فقط صفات و مقدار آن معین باشد؛ یعنی مالی که صفات آن در ذهن معین و در عالم خارج صادق بر افراد عدیده باشد (کاتوزیان، ۱۳۹۱). باتوجه به نرخ تورم بالا در جامعه در عمده اسناد نکاحیه زوجین، سکه طلا مهر قرار می‌گیرد. براساس ماده ۱۰۸۲ قانون مدنی، به مجرد عقد، زن مالک مهر می‌شود و می‌تواند هر نوع تصرفی که بخواهد در آن داشته باشد. یکی از انواع تصرفات زوجه در مهر، هبه آن به زوج است. بنابراین، این سؤال پیش می‌آید که وقتی سکه، مهر زوجه باشد، زوجه می‌تواند آن را هبه کند یا نه. قانون‌گذار مدنی در ماده ۸۰۶ ذیل بحث از عقد هبه مقرر می‌دارد: «هرگاه داین طلب خود را به مدیون ببخشد حق رجوع ندارد». در این مورد میان فقها و حقوق دانان اختلاف است. مشهور فقها قائل به عدم جواز رجوع هستند و باین حال از عمل حقوقی هبه دین به ابراء یاد می‌کنند. برخی از حقوق دانان نیز متأثر از کلام فقها در تفسیر از ماده مزبور از هبه به ابراء یاد می‌کنند. تعداد کمی از فقها و حقوق دانان چنین هبه‌ای را صحیح می‌دانند.

یکی از آثار مهم در مورد این دو نظر این است که اگر عمل حقوقی مزبور، ابراء در نظر گرفته شود با بذل، عهده مدیون از آن بری می‌شود، اما اگر هبه باشد در جایی که ضمانتی از مهر صورت گرفته باشد مثل اینکه پدر زوج با عقد ضمان، ضامن مهر زوجه شده باشد، با هبه مهر به زوج، ایشان به قائم‌مقامی از زوجه می‌تواند به پدرش رجوع کند. باتوجه به اینکه تاکنون درباره این موضوع پژوهشی انجام نشده، لازم است تحقیق جامعی در مورد آن انجام شود و به نقل و تحلیل نظریات و مستندات قائلین به این دو نظر پرداخته و جایگاه



بحث در نظام حقوقی ایران تبیین شود تا نتیجه متقن از دیدگاه فقه مدنی و حقوق کنونی به دست آید. باتوجه به اینکه نتیجه به دست آمده در پژوهش حاضر صحت چنین هبه‌ای است، پس در جایی که زوجه بعد از هبه مهر کلی فی‌الذمه، درخواست رجوع از آن را می‌کند این سؤال پیش می‌آید که آیا رجوع از آن ممکن است یا نه؟ مطالعه رویه قضایی نشان از اختلاف نظر در این مورد است که تحلیل مبانی ناظر بر قابلیت رجوع را ضروری می‌کند تا نتیجه سازگار با قانون و قواعد فقهی به دست آید.

۲. چارچوب نظری پژوهش

۲-۱. اقوال و مستندات مطروحه درباره وضعیت حقوقی هبه سکه

مال زمانی کلی است که فقط صفات و مقدار آن معین باشد به طوری که صفات آن در ذهن، معین و در عالم خارج، صادق بر افراد عدیده باشد. (کاتوزیان، ۱۳۹۱) سکه، مال کلی است که با انعقاد عقد بر ذمه زوج می‌آید و نام دین بر آن صدق می‌کند (علامه حلی، ۱۴۰۸ هـ.ق، ۲/۲۷۴؛ موسوی خویی، ۱۴۱۰ هـ.ق، ۲/۲۷۹؛ سبحانی، بی تا، ۲/۲۵۹؛ نجفی، ۱۴۰۴ هـ.ق، ۳۱/۱۰۷). از این رو، برای امکان سنجی هبه سکه لازم است تا اقوال فقها در مورد وضعیت حقوقی هبه دین موضوع بحث قرار گیرد. در مورد وضعیت حقوقی هبه مزبور، برخی قائل به صحت چنین عمل حقوقی و برخی قائل به بطلان آن هستند.

۲-۱-۱. قائلین به جواز هبه دین و استدلال ایشان

برخی از فقها و حقوق دانان بر این باورند که هبه دین، صحیح بوده و اثر عقد هبه را دارد و اگرچه فایده ابراء را افاده می‌کند، اما در ماهیت، ابراء نیست، پس برای انعقاد آن و ترتب اثر عقد هبه باید از جانب متبهد قبول شود. در واقع، ماهیت عمل حقوقی مزبور، تملیکی است که اسقاط مافی‌الذمه بر آن مترتب می‌شود. (موسوی خمینی، بی تا، ۲/۵۷؛ ترحینی عاملی، ۱۴۲۷ هـ.ق، ۴/۲۵۹؛ نجفی، ۱۴۰۴ هـ.ق، ۲۸/۱۶۵؛ کاتوزیان، ۱۳۷۷، ۴/۶۷) در این حالت، واهب، موهوبه را آن اندازه که برعهده مدیون است در نظر می‌گیرد و متبهد، کلی را از آن نظر که کلی است قبض کرده است (طباطبایی یزدی، ۱۴۱۴ هـ.ق، ۱/۱۶۱). برخی گفته‌اند که عمومات صحت شامل این مورد می‌شود و قبضی که در هبه شرط است در اینجا نیازی به قبض نیست؛ زیرا مافی‌الذمه به منزله قبض

است، پس نیازمند قبول است اگرچه فایده ابراء را دارد و هبه مافی الذمه در عرف، مستلزم اسقاط است (سبزواری، ۱۴۱۳ هـ.ق، ۲۱/۲۵۹). نهایت اینکه در عقد هبه دین، تملیک صورت می‌گیرد هرچند سقوط دین بر آن مترتب می‌شود مانند فروش دین به کسی که مدیون است (صافی گلپایگانی، ۱۴۱۶ هـ.ق، ۲/۷۳).

تحلیل و ارزیابی نظر فوق: از آنجاکه در اعمال حقوقی اصل بر این است که هر عملی فایده و اثر خود را داشته باشد از نظر این گروه هیچ اشکالی متوجه صحت هبه مهر نبوده و نیازی به تفسیر هبه مزبور به ابراء نیست. در باور این دسته از فقها اینکه عمل حقوقی فایده عمل دیگری را داشته باشد دلیل بر واحد بودن آن دو نیست. همان‌گونه که همه فقها در مورد ماهیت عقد صلح همین نظر را می‌پذیرند و معتقدند که عقد صلح مانند سایر عقود، عقدی مستقل محسوب می‌شود؛ زیرا اصل در عقود این است که فرع بر عقد دیگری نباشد (شهیدثانی، ۱۴۱۰ هـ.ق، ۴/۱۷۵؛ علامه حلی، ۱۴۱۳ هـ.ق، ۲/۱۷۲؛ حلی، ۱۴۲۴/۱۰/۳۱۹؛ فقعی، ۱۴۱۸؛ حسینی عاملی، ۱۴۱۹ هـ.ق، ۱۷/۱۷؛ شوشتری، ۱۴۰۶ هـ.ق، ۸/۷۸؛ علامه حلی، ۱۴۰۸ هـ.ق؛ شهید اول، ۱۴۱۷ هـ.ق، ۳/۳۳۲) و افاده فایده عقد دیگر، مقتضی این نیست که از افراد آن عقد باشد (محقق کرکی، ۱۴۱۴ هـ.ق، ۵/۴۱۰). اینکه صلح، فایده عقد هبه یا ابراء را داشته باشد دلیل بر این نمی‌شود که عمل حقوقی مزبور، هبه یا ابراء تلقی شود (کاشف الغطاء، ۱۴۲۳ هـ.ق، ۴/۳۹؛ حلی، ۱۴۰۷ هـ.ق، ۲/۵۳۹). برپایه مطالب پیش‌گفته، نظر این گروه از فقها موافق با اصل بوده و اگر هم اشکالی متوجه آن باشد باید آن را در دیدگاه رقیب دنبال کرد.

۲-۱-۲. فائین به عدم جواز هبه دین به مدیون و استدلال ایشان

مشهور فقها قائل به عدم جواز هبه دین هستند و برای توجیه هبه دین، قائلند که هبه اصطلاحی واقع نمی‌شود و آنچه تحقق می‌یابد ابراء است. (شهید اول، ۱۴۱۷ هـ.ق، ۲/۲۸۶؛ حسینی روحانی، ۱۴۱۲ هـ.ق، ۲۰/۲۷۳؛ حلی، ۱۴۱۰ هـ.ق، ۳/۱۷۶؛ موسوی خویی، ۱۴۱۰ هـ.ق، ۲/۲۰۴؛ نجفی، ۱۴۰۴ هـ.ق، ۲۸/۱۶۲؛ علامه حلی، ۱۴۱۳ هـ.ق، ۶/۲۷۶) استدلال این گروه این است که اثر عقد هبه، تملیک است. با این توضیح که با انعقاد عقد هبه، متبهب مالک موهوبه می‌شود درحالی‌که با هبه دین به مدیون، وی مالک نمی‌شود؛ زیرا معقول نیست تملیک از جانب یک نفر و تملک نیز از جانب همان شخص اقامه شود (حسینی روحانی، ۱۴۱۲ هـ.ق، ۲۰/۲۷۴). دیگر استدلال این فقها این

است که عقلایی نیست که انسان مالک مافی‌الذمه شود هرچند که به صورت عقلی ممکن باشد، هبه دین به مدیون در ظاهر، اسقاط است و نه تملیک. بنابراین، ابرایی است که با لفظ هبه صورت می‌گیرد. مبتنی بر این قول، فقط ابراء آن صحیح است، ولی بنابر تملیک بودن هبه دین، انشای آن به لفظ تملیک نیز صحیح است، اما ظهور در ابراء خواهد داشت (جمعی از پژوهشگران، ۱۴۲۳ هـ.ق، ۳/۳۲۱).

در این مورد به دو روایت استناد شده است: صحیحه معاویه بن عمار می‌گوید: «از امام صادق علیه السلام در مورد مردی که چند درهمی از یک شخص دیگر طلب داشت و همه آنها را به وی بخشید، سؤال کردم که آیا این شخص می‌تواند آن درهم‌ها را پس بگیرد؟ امام صادق علیه السلام فرمود: خیر» (کلینی، ۱۴۰۷ هـ.ق، ۷/۳۲). در روایت دیگری از ایشان آمده است: «به امام صادق علیه السلام عرض کردم که یک مردی چند درهمی به شخص دیگر بدهکار بود، اما دائن آنها را به وی بخشید. بعد از آن، درهم‌ها را پس گرفت و مجدداً به او بخشش کرد و بار دیگر پس گرفت و دوباره آنها را به وی بخشید و بعد از آن از دنیا رفت. امام صادق علیه السلام فرمود: درهم از آن کسی است که به وی بخشیده شده است» (طوسی، ۱۴۰۷ هـ.ق، ۹/۱۵۵). اشکال دیگر بر صحت هبه دین این است که در عقد هبه، قبض یکی از ارکان اصلی است با این توضیح که بدون آن عقد محقق نمی‌شود (علامه حلی، بی تا، ۲/۴۱۶). همین نظر در ماده ۷۹۸ قانون مدنی انعکاس یافته است: «هبه واقع نمی‌شود مگر با قبول و قبض متبهب اعم از اینکه مباشر قبض خود متبهب باشد یا وکیل او و قبض بدون اذن واهب اثری ندارد». براین اساس، هبه دین را از آن رو که قبض، شرط صحت هبه بوده و قبض حقیقی در دیون ممکن نیست، باطل می‌دانند (عمید، ۱۳۸۷). اگر کسی به اختیار از دین خود که بر ذمه مدیون است صرف نظر کند در فقه و حقوق مدنی در صحت چنین عملی تردید روا نیست، اما نفوذ و صحت آن نه از نظر هبه واقعی، بلکه از نظر ابراء ذمه مدیون است. بنابراین، هبه دین به مدیون، ابراء ذمه است و نیاز به قبول مدیون ندارد. هبه داین به مدیون، هبه واقعی نیست، بلکه ابراء ذمه است. ماده ۸۰۶ قانون مدنی نیز که حاکی از بخشیدن دین به مدیون است به هیچ وجه تصریح به صحت هبه دین ندارد و شاید به همین دلیل است که از استعمال واژه هبه در ماده مزبور احتراز شده و به واژه بخشش اکتفا کرده است (عمید، ۱۳۸۷). تلف شدن مال موهوبه در مورد تفسیر هبه به ابراء چند مورد مطرح است: اول، اینکه

گفته شده هبه دین به ابراء تفسیر می‌شود قابل پذیرش نیست؛ زیرا نتیجه مستقیم ابراء، اسقاط حق و نتیجه هبه، تملیک و انتقال آن به مدیون است و این دو را نباید باهم اشتباه گرفت. اینکه پس از انتقال طلب به مدیون چون هیچ‌کس نمی‌تواند طلبکار از خود باشد لازمه‌اش جمع شدن دو وصف طلبکار و بدهکار در یک شخص و تحقق مالکیت مافی‌الذمه و سقوط دین است، مطلب صحیحی است، ولی سقوط دین، مقصود طرفین نیست. آنچه در هبه دین موضوع انشا قرار می‌گیرد انتقال حقی است که واهب بر مدیون در قالب جزئی از دارایی خود دارد و سقوط، اثر این انشاست حال آنکه ابراء به‌طور مستقیم ناظر بر سقوط این حق است. (کاتوزیان، ۱۳۷۷، ۴/۶۷). دوم اینکه، در مورد قصد لازم در اعمال حقوقی باید گفت که در جملات انشایی سه نوع قصد باید وجود داشته باشد تا عمل حقوقی انشایی محقق شود: قصد لفظ، قصد معنای لفظ و قصد انشا و ایجاد معنا. آنچه در عالم حقوق منشأ اثر می‌شود قصد انشای عقد است (محقق داماد، قنوتی، شبیری و عبدی پور، ۱۳۹۲، ۱/۲۶۴).

مراد از قصد انشا، قصد انشای اثر مطلوب است و مترتب شدن اثر بر عقود و ایقاعات، متوقف بر این است که قصد انشای اثر از آن وجود داشته باشد؛ یعنی اثری که شارع مقدس آن را بر آن عمل حقوقی ترتیب داده است (نراقی، ۱۴۱۷ هـ.ق) شخص باید اثری را اراده کند که شارع، آن اثر را بر آن عمل حقوقی اعتبار کرده است. وجود چنین قصدی در قرارداد لازم و قرارداد خالی از آن باطل است (نراقی، ۱۴۲۲ هـ.ق، ۱۱۸؛ غروی نایینی، ۱۳۷۳، ۱/۳۶۷). تمام اینها برگرفته از قاعده فقهی معروف العقود تابعه للقصود بوده که بر زبان فقها متداول است و دلالت بر این دارد که اگر یکی از متعاقدين، فاقد قصد انشا باشد عقد از نظر شرعی اعتبار ندارد (سلیمان کلوانق، باقری و مرتاضی، ۱۳۹۷). در جایی که طلبکار هبه دین را قصد کرده است تعبیر اراده ایشان به ابراء نیاز به دلیل دارد که نه تنها دلیل مفقود است، بلکه دلیل برخلاف آن یعنی، اراده عقد هبه وجود دارد؛ زیرا در اعمال حقوقی مدلول مطابقی الفاظ مهم است و در جایی که با لفظ هبه واقع می‌شود نیازمند قبول است اگرچه لازمه این مدلول مطابقی، اسقاط است و ملاک در عقود، مدلول مطابقی و لوازمشان است (سیزوری، ۱۴۱۳ هـ.ق، ۲۱/۲۵۹).

اول) عدم تحقق قبض در هبه سکه به زوج: اشکال اساسی که متوجه صحت هبه دین و پذیرش آن در قالب هبه ذکر می‌شود بحث از عدم امکان قبض در آن است. نکته مهم



در دستیابی به نظر صحیح، تحلیل ماهیت قبض است که در صورت امکان تحقق آن در دین، هبه دین صحیح است و نیازی به انصراف آن به ابراء و واحد دانستن نتایج آن دو نیست. قبض در لغت عبارت است از جمع کردن کف دست بر چیزی (ر.ک.، صاحب، ۱۴۱۴ ه.ق، ۲۵۲/۵؛ ازهری، ۱۴۲۱ ه.ق، ۲۷۲/۸؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ ه.ق)، مخالف بسط (ر.ک.، مهنا، ۱۴۱۳ ه.ق، ۳۴۹/۲؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ ه.ق، ۲۱۳/۷) و مالکیت (ر.ک.، جوهری، ۱۳۷۶، ۱۱۰۰/۳). قبض، ماهیتی است که حقیقت شرعیه در آن ثابت نیست و هر جا از روایات و موارد اجماع وارد شده است در مورد معنای آن به عرف رجوع می‌شود و ملاک، عرف است (ر.ک.، حسینی عاملی، ۱۴۱۹ ه.ق، ۶۳۱/۱۴) مگر اینکه قرینه صارفه بر آن اقامه شود (ر.ک.، حسینی مراغی، ۱۴۱۷ ه.ق، ۲۶۲/۲).

معنای حقیقی قبض، سلطنتی است که برای قبض‌گیرنده از طرف قبض‌دهنده در مورد مال مقبوض با رفع موانع تصرف حاصل می‌شود. براین اساس، قبض مفهومی است که مصادیق متعددی دارد مانند اخذ با دست، تخلیه کردن مال غیرمنقول و... ذکر مواردی از آن در کتب لغوی به دلیل انحصار معنای آن در اخذ با دست نیست، بلکه به این دلیل است که این فرد قبض، اظهار افراد آن است. (اصفهانی، ۱۴۲۶ ه.ق) اعتبار یدی بودن قبض در جایی است که امکان قبض آن با دست باشد، اما در جایی که قبض با دست امکان‌پذیر نیست قبض به معنای استیلای عرفی بر مال است (حسینی مراغی، ۱۴۱۷ ه.ق، ۲۶۲/۲). از این رو، از قبض به سلطنت عرفی بر مال یاد می‌شود (اصفهانی، ۱۴۲۶ ه.ق) با این توضیح که تحویل سلطنت عرفیه به کسی است که مال به وی منتقل می‌شود (سبزواری، ۱۴۱۳ ه.ق، ۲۸۷/۱۷). در ماده ۳۶۷ ق.م.آ آمده است: «قبض عبارت است از: استیلای مشتری بر مبیع». براساس این ماده، ملاک، تصرف مادی و عملی نیست. مهم این است که در اختیار طرفی که به قبض وی درمی‌آید، قرار گیرد. باتوجه به عدم امکان قبض مادی در دین، معیار استیلای فردی که قبض نسبت به ایشان انجام می‌گیرد استیلای معنوی است به طوری که عرف ایشان را مستولی بر آن بشناسد. قبض به شیوه خاص در مال کلی فی‌الذمه و دین نیز بحث شده است. مراد از آن، استیلای قابض بر مورد قبض است و کلی از آن رو که وجود دارد معاوضه بر آن صحیح است و هیچ اشکالی در قبض آن نیست. (خوانساری، ۱۴۰۵ ه.ق، ۳۴۴/۳) صدق قبض به حسب مصادیق و موارد مقبوض، مختلف است به طوری که گاهی با دست است و در برخی موارد با انتقال

است (طباطبایی قمی، ۱۴۰۰هـ.ق، ۴/۴۸۵). این مطلب در بحث تسلیم نیز توسط قانون‌گذار در ماده ۳۶۹ قانون مدنی تأیید شده است: «تسلیم به اختلاف مبیع به کیفیات مختلفه است و باید به نحوی باشد که عرفاً آن را تسلیم گویند». براین اساس، در مورد توسعه مفهوم آن، قرینه عقلاییه وجود دارد و ملاک این است که قابض بر مقبوض استیلا داشته باشد و بتوان وی را در عرف، مسلط (موسوی خمینی، ۱۴۲۱هـ.ق، ۵/۵۴۸) و بهره‌مند از انواع تصرفات دانست به طوری که استیلا بر مورد قبض داشته باشد (موسوی خمینی، ۱۴۲۱هـ.ق، ۵/۵۵۰؛ حسینی مراغی، ۱۴۱۷هـ.ق، ۲/۲۶۲؛ انصاری، ۱۴۱۵هـ.ق، ۶/۲۴۷). برخی تعبیر کرده‌اند که مهم این است که تسلط منتقل‌الیه مانند تسلط ناقل باشد (کاشف الغطاء، ۱۴۲۲هـ.ق، ۴/۲۶۸).

از ادله مقبوض بودن دین مافی‌الذمه این است که آنچه از ادله قبض روشن است، این است که مال در تسلط قابض باشد و هیچ شکی نیست که مافی‌الذمه در تسلط صاحب ذمه قرار می‌گیرد، حتی می‌توان وجود قبض در دین را به شیوه اولی از مواردی دانست که مقبوض، عین است؛ زیرا در دین، استیلا و سلطنت شدیدتر است و در حکم قبض ظاهری فعلی است. (حسینی مراغی، ۱۴۱۷هـ.ق، ۲/۲۶۵) قبض در کلام حقوق دانان عبارت است از: «قرار گرفتن مال مورد معامله تحت اختیار طرف دیگر همان معامله هرچند اینکه این کار به فعل معامل نباشد و طرف مقابل به قرار گرفتن مال مورد معامله تحت اختیار خود توجه داشته باشد» (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۰). اقباض هم با رفع ید اقباض‌کننده صورت می‌پذیرد و باید طوری اقباض کند که از نظر عرفی طرف متمکن از قبض باشد (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۹). برخی از فقها عدم لزوم قبض در هبه دین را مطرح می‌کنند؛ زیرا موضوع، قبض دینی است که در ذمه مدیون است (طباطبایی یزدی، ۱۴۲۳هـ.ق، ۶/۲۴۲)؛ یعنی همان تعبیری که قانون‌گذار در ماده ۸۰۶ قانون مدنی مقرر می‌دارد و اگر عین موهوبه در ید متهب باشد محتاج به قبض نیست. با این توضیحات روشن می‌شود درجایی که مهر، دین است قبض تحقق پیدا می‌کند. با پذیرش نظریه صحت هبه دین باید در انعقاد هبه دین برخلاف ابراء که ایقاع است به لزوم وجود دو طرف توجه داشت.

دوم) عدم تحقق مالکیت مقصود از هبه با هبه دین: در بیان استدلال قائلین به عدم صحت دین گفته شد که برخی از آنها معتقدند که چون صحیح نیست تملیک از جانب یک



نفر و تملک نیز از جانب همان شخص اقامه شود و اینکه نباید انسان مالک مافی‌الذمه شود، پس هبه دین صحیح نیست. لازم به ذکر است که تعدد اعتباری برای انعقاد عقد کفایت می‌کند. بنابراین، اینکه تملیک و تملک از جانب یک نفر انجام می‌گیرد خدشه‌ای به صحت عقد هبه وارد نمی‌کند. فقها در بحث از قبض گفته‌اند که اگر مقبوض دین باشد به این دلیل که در دست مدیون است مقبوض فرض می‌شود. همان مطلبی که قانون‌گذار در ماده ۸۰۰ قانون مدنی آورده است: «در صورتی که عین موهوبه در ید متهب باشد، محتاج به قبض نیست». در مورد دو روایتی که برای عدم جواز هبه دین مورد استناد قرار گرفته است، می‌توان گفت که هر دو روایت دال بر صحت هبه دین است (بحرانی، ۱۴۰۵ ه.ق، ۲۲/۲۰۷)؛ زیرا بنا را بر صحت آن گذاشته و بحث را در مورد جواز و عدم جواز رجوع از آن مطرح کرده است. وجه عدم جواز رجوع در هبه دین در روایت امری روشن است؛ زیرا اقتضای صحت هبه دین، سقوط مال از ذمه داین است و معقول نیست انسان مالک چیزی بر خود باشد. در نتیجه هبه دین به منزله تلف موهوبه خواهد بود که یکی از موارد لزوم هبه همین مورد است (نجفی، ۱۴۰۴ ه.ق، ۲۸/۱۶۵).

در مورد مالک مافی‌الذمه شدن باید گفت که در هبه دین، مالکیت دین به مدیون انتقال می‌یابد و باتوجه به اینکه ایشان بدهکار نیز است جمع دو موضوع متهب و بدهکار در یک شخص به مالکیت مافی‌الذمه منتهی می‌شود و در نتیجه، سقوط دین اثر قهری آن می‌شود. همین نظر در ماده ۳۰۰ ق.م که در آن آمده است: «اگر مدیون مالک مافی‌الذمه خود گردد ذمه او بری می‌شود» پذیرفته شده است. این در حالی است که اثر مستقیم ابراء انتقال نیست، بلکه اسقاط دین است. باتوجه به این مطالب روشن می‌شود که اثر ابتدایی هر دو عمل حقوقی با هم متفاوت است (موسوی گلپایگانی، ۱۴۱۳ ه.ق، ۲/۱۳۴؛ موسوی خمینی، بی‌تا، ۲/۵۶).

۲-۳. تفسیر وضعیت حقوقی هبه سکه از نظر حقوق مدنی

قانون‌گذار در ماده ۷۹۵ ق.م در تعریف هبه می‌گوید: «هبه عقدی است که به موجب آن یک نفر مالی را مجاناً به کس دیگری تملیک کند». در مورد مفهوم مال آمده است: «مال آن چیزی است که به مقدار ارزش و مطلوبیتی که نزد عقلا دارد عقلا به آن رغبت دارند» (موسوی خویی، بی‌تا، ۲/۳۲؛ حسینی روحانی، ۱۴۱۲ ه.ق، ۱۹/۴۱۳). مال چیزی است که نزد مردم مطلوب بوده و به طور مستقیم



یا غیرمستقیم نیازهای آنها را برطرف می‌کند (محقق داماد، ۱۴۰۶ ه.ق، ۱/۱۱۱). براساس این تعاریف، دین نیز مال محسوب می‌شود (کاتوزیان، ۱۳۸۰، ۳/۶۶) و به این دلیل هبه آن را صحیح می‌دانند (کاتوزیان، ۱۳۸۰، ۳/۳۵۳). در ماده ۸۰۶ قانون مدنی آمده است: «هرگاه داین، طلب خود را به مدیون ببخشد حق رجوع ندارد». برخی معتقدند که این ماده تصریح به صحت هبه دین ندارد و حاکی از ابراء دین به مدیون است. براین اساس قانون‌گذار از استعمال واژه هبه در ماده مزبور احتراز و به واژه بخشش اکتفا کرده است (عمید، ۱۳۸۷). اگر هبه دین صحیح باشد تفاوتی میان هبه آن و ابراء نیست؛ زیرا اثری که بر هردو عمل حقوقی مترتب می‌شود، سقوط تعهد مدیون است (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۸).

تملیک دین از جانب طلبکار به بدهکار و دادن نام هبه دین به مدیون که در ماده ۸۰۶ ق.م.آ.م آمده است خیالی بیش نیست و در اصلاحات بعدی قانون مدنی باید ماده مزبور را به کلی حذف کرد و از این اختلاف تاریخی بیرون رفت (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۸)، اما این سخن قابل پذیرش نیست؛ زیرا تفاوت‌های موجود میان این دو عمل حقوقی کافی است تا لزوم وجود هردو نهاد حقوقی در حقوق مدنی ایران پذیرفته شود. اولین تفاوت اینکه یکی عقد بوده و نیاز به دوطرف دارد و دیگری ایقاع بوده و وجود یک طرف برای تحقق آن کافی است. دومی این است که در هبه دین، مالکیت دین به مدیون انتقال می‌یابد و باتوجه به اینکه ایشان بدهکار نیز است درنهایت، جمع دو مورد متهم و بدهکار در یک شخص به مالکیت مافی‌الذمه منتهی می‌شود که در نتیجه، سقوط دین اثر قهری آن می‌شود. همین نظر در ماده ۳۰۰ ق.م.آ.م نیز مورد پذیرش بوده است: «اگر مدیون مالک مافی‌الذمه خود گردد ذمه او بری می‌شود مثل اینکه اگر کسی به مورث خود مدیون باشد پس از فوت مورث دین او نسبت به سهم‌الارث ساقط می‌شود». این درحالی است که اثر مستقیم ابراء، انتقال نیست، بلکه اسقاط دین است. باتوجه به این مطالب روشن می‌شود که اثر ابتدایی هردو عمل حقوقی متفاوت از هم است (موسوی گلپایگانی، ۱۴۱۳ ه.ق، ۲/۱۳۴؛ موسوی خمینی، بی‌تا، ۲/۵۶). سومین تفاوت که تفاوت در اثر این دو عمل حقوقی است این است که در فرضی که فردی مهر زوجه را ضمانت کرده باشد با هبه مهر، زوج مالک مهر شده و با وجود اینکه ذمه‌اش بری شده است، می‌تواند به ضامن رجوع کند، اما در جایی که ابراء مهر انجام گیرد زوج نمی‌تواند به ضامن رجوع



کند. شایان ذکر است اینکه قانون‌گذار از عدم جواز رجوع در هبه دین سخن می‌گوید به این دلیل نیست که این بخشش همان ابراء است؛ زیرا دیگر لزومی به طرح ماده در بحث از عقد هبه ندارد و نوعی لغو محسوب می‌شود که به دور از شأن قانون‌گذار است، پس ماده ۸۰۶ در مقام بیان حکم صحت هبه دین و عدم جواز رجوع در هبه دین به مدیون است نه حکم به اینکه هبه دین به مدیون همان ابراء باشد. مؤید این تفسیر، کلام برخی از حقوق دانان است که ذیل بحث از ماده فوق، بخشش طلب به مدیون را مشمول ابراء ندانسته و نیازمند قبول می‌بینند (کاتوزیان، ۱۳۹۱). مبتنی بر مطالب پیش‌گفته از دیدگاه حقوقی می‌توان گفت که منع قانونی از وقوع هبه سکه وجود ندارد.

۲-۴. آثار پذیرش صحت هبه دین

آثاری که بر پذیرش صحت هبه سکه بار می‌شود یکی این است که با توجه به تفاوت‌های ماهیتی میان هبه و ابراء به طوری که اولی عقد و نیاز به ایجاب و قبول دارد، ولی دومی ایقاع است، وقوع آن نیاز به قبول طرف مقابل نخواهد داشت و درغیراین صورت نیازی به قبول نیست. (نجفی، ۱۴۰۴ ه.ق، ۱۶۱/۲۸؛ علامه حلی، بی‌تا، ۴۱۶/۲؛ طباطبایی یزدی، ۱۴۲۳ ه.ق، ۲۴۲/۶؛ شهید اول، ۱۴۱۲ ه.ق، ۲۸۶/۲) دیگر اثر مهم عدم ادغام هبه دین به مدیون در ابراء جایی است که ضمانتی از مهر صورت گرفته باشد. به طوری که اگر طلبکار، یکی از مسئولین پرداخت را ابراء کند نه تنها امکان رجوع به دیگر مسئولین پرداخت را ندارد، بلکه خود زوج نیز حق رجوع به دیگری را ندارد، اما اگر حق خود مهر را به یکی از آنها (مسئولین) تحت عقد هبه انتقال دهد ایشان به قائم‌مقامی از دائن می‌تواند به دیگری رجوع کند (کاتوزیان، ۱۳۹۰). در ماده ۳۲۱ قانون مدنی آمده است: «هرگاه مالک ذمه یکی از غاصبین را نسبت به مثل یا قیمت مال مغضوب ابراء کند حق رجوع به غاصبین دیگر نخواهد داشت، ولی اگر حق خود را به یکی از آنها به طوری از انحاء انتقال دهد آن‌کس قائم مقام مالک می‌شود و دارای همان حقی خواهد بود که مالک دارا بوده است».

۲-۵. قابلیت رجوع از هبه سکه

در ارتباط با امکان و عدم امکان رجوع از هبه سکه، مطالعه رویه قضایی حاکی از اختلاف نظر است. در برخی از آرای قضایی مستند به ماده ۸۰۶ قانون مدنی چنین استدلال شده است: «هرگاه داین طلب خود را به مدیون ببخشد حق رجوع ندارد». مهر زوجه چون دین است



بر ذمه زوج استقرار یافته و با هبه آن امکان رجوع برای زوج و وجود ندارد (رای شماره ۱۵۹۴ مورخ ۹۲/۹/۵ شعبه ۲۸۰ دادگاه عمومی حقوقی تهران؛ رای شماره ۹۲۰۹۹۷۰۲۲۱۱۰۸۰۷ شعبه ۱۱ دادگاه تجدیدنظر استان تهران به تاریخ ۱۳۹۲/۱۰/۲۸؛ رای شماره ۹-۲۳۰ دادگاه عمومی حقوقی ساری به تاریخ ۱۳۹۱/۲/۲۸). در برخی از آرای قضایی با اینکه سکه به نام دین بر ذمه زوج استقرار پیدا کرده است در هبه سکه این گونه استدلال می‌کنند که سکه، عین معین است و جزو استثنائات ماده ۸۰۳ قانون مدنی نشده است (رای شماره ۹۲۰۹۹۷۰۲۲۰۴۰۱۲۵۷ شعبه ۱۲ دیوانعالی کشور). با اینکه در ماده ۸۰۶ به صراحت حکم به عدم جواز رجوع از هبه دین داده شده است، اما در رویه قضایی مشاهده می‌شود که سکه، دین محسوب نشده است. بنابراین، مضمول ماده مزبور نیست.

اگرچه وجه عدم جواز رجوع در ماده ۸۰۳ برمبنای برخی از فقها ابراء بودن آن است (حلی، ۱۴۱۰ هـ.ق، ۱۷۶/۳؛ نجفی، ۱۴۰۴ هـ.ق، ۱۶۲/۲۸؛ علامه حلی، ۱۴۱۳ هـ.ق، ۲۷۶/۶)، اما این سخن با اشکالاتی مواجه است که مطرح شد. بنابراین، لازم است تا مبانی مطروحه در مورد وجه عدم جواز رجوع در هبه دین استخراج شود تا عدم امکان رجوع در هبه سکه تحکیم شود. در مورد عدم جواز رجوع از هبه دین دو روایت وجود دارد: اولی صحیحه معاویه بن عمار از امام صادق علیه السلام که در آن آمده است: «از امام در مورد مردی که چند درهمی از فرد دیگری طلب داشت و آن درهم‌ها را به وی هبه کرد، سؤال کردم که آیا این شخص می‌تواند آن درهم‌ها را پس بگیرد؟ امام صادق علیه السلام فرمود: خیر» (کلینی، ۱۴۰۷ هـ.ق، ۲۲/۷). در روایت دیگری از ایشان نقل شده است: «به امام صادق علیه السلام عرض کردم که یک مردی چند درهمی به فرد دیگر بدهکار بود، اما دائن آنها را به وی بخشید، بعد از آن، درهم‌ها را پس گرفت و مجدداً به او بخشش کرد و بار دیگر پس گرفت و دوباره آنها را به وی بخشید و بعد از آن از دنیا رفت. امام صادق علیه السلام فرمود: درهم از آن کسی است که به وی بخشیده شده است» (طوسی، ۱۴۰۷ هـ.ق، ۱۵۵/۹). دو روایت مزبور به صراحت دلالت بر عدم جواز رجوع در هبه دین دارند. اگر اشکال شود که روایت اخیر با مطالب مورد نظر تناقض دارد؛ زیرا در روایت آمده است که آن فرد چندبار برای گرفتن طلب خود مراجعه کرد روایت دوم با روایت اول در تعارض است. در پاسخ به این مطلب باید گفت که مسئله رجوع بعد از هبه در کلام شخص سائل مطرح است نه کلام حضرت، پس میان مضمون دو روایت منافاتی

نیست (بحرانی، ۱۴۰۵ هـ.ق، ۲۲/۲۰۷).



علاوه بر این دو روایت، گفتنی است که بعد از تحقق عقد هبه دین و انتقال طلب به مدیون، دین از باب مالکیت مافی الذمه ساقط می شود با این استدلال که فرد بدهکار به اندازه لحظه ای (آنما) مالکیت پیدا می کند و به همین دلیل است که گفته شده بیع دین بر مدیون صحیح است. (مروج جزائری، ۱۴۱۶ هـ.ق. ۱/۲۱۳) توجه به ماهیت دین و قبض آن توسط مدیون که با هبه دین از جانب داین محقق می شود به معنای تصرف و تلف آن است (شهیدی، ۱۳۹۰). به همین دلیل امکان رجوع در آن ازین می رود نه از این باب که هبه دین به منزله ابراء باشد. همچنین دلیل عدم جواز رجوع در هبه - در این مورد - ابراء بودن آن نیست، بلکه علتش این است که وقتی دین به خود بدهکار بخشیده شود به مجرد هبه، آن دین از ذمه اش ساقط می شود چون تلف شده است (کاتوزیان، ۱۳۹۱). می توان چنین استدلال کرد که معقول نیست مالکیت انسان بر چیزی که بر ذمه خودش است استمرار پیدا کند. براین اساس، آنچه موضوع هبه بوده تلف شده است و وجود ندارد (نجفی، ۱۴۰۴ هـ.ق. ۲۸/۱۶۵) تا رجوع از آن ممکن باشد، اما وجه اینکه تلف از موانع رجوع به مال موهوبه است فرمایش حضرت صادق علیه السلام در صحیحه جمیل و حلبی است. امام صادق علیه السلام فرمود: «هرگاه موهوب، بعینه، قائم و باقی باشد می توان رجوع کرد». معلوم است که با تلف شدن مال، دیگر بعینه باقی نیست و قیام بعینه صدق نمی کند، پس نمی توان رجوع کرد و عقد لازم می شود» (بجرائی، ۱۴۰۵ هـ.ق. ۲۲/۳۲۹).

هبه سکه مشمول صدر ماده ۸۰۶ قانون مدنی می شود. در ماده ۸۰۶ قانون مدنی آمده است: «بعد از قبض نیز واهب می تواند به ابقاء عین موهوبه از هبه رجوع کند؛ زیرا عینی باقی نیست تا رجوع از آن ممکن باشد». براساس بند ۳ ماده ۸۰۳ یکی از موارد عدم جواز رجوع موردی است که عین موهوبه از ملکیت متهب خارج شده باشد. در محل بحث هم باتوجه به ممنوعیت استمرار مالکیت بر مافی الذمه سکه موهوبه از ملکیت زوج خارج شده است. بنابراین، دلیل کافی بر غیرقابل رجوع بودن هبه دین وجود دارد و لازم نیست تا عمل حقوقی انجام شده به ابراء تعبیر شود (کاتوزیان، ۱۳۹۰). در مورد آرای که حق زوج را نسبت به سکه هایی که مهرش بوده است حق عینی محسوب می کنند باید گفت سکه ای که برای مهر تعیین می شود از مصادیق عین معین نیست، بلکه از مصادیق مال کلی است که با ذکر

اوصاف در سند نکاحیه معلوم شده است. در نتیجه، مهر در قالب دین برعهده زوج است. براین اساس در هبه سکه، موضوع هبه، دین بوده و از بین رفته است که این از مصادیق هبه غیرقابل رجوع محسوب می‌شود.

۳. بحث و نتیجه‌گیری

در مورد وضعیت حقوقی هبه سکه میان فقها و حقوق دانان اختلاف نظر است. برخی قائل به جواز هبه آن بوده و عمل حقوقی واقع شده را هبه می‌دانند. برخی قائل به عدم صحت آن هستند و نوع عمل حقوقی واقع شده را به ابراء تفسیر می‌کنند. در بررسی استدلال قائلین به صحت گفته شد که نظر این دسته از افراد موافق با اصل صحت بوده و وجود شرایط صحت عقد هبه موافق تحقیق است. بنابراین، اگر هم اشکالی متوجه نظر این گروه باشد باید آن را در دیدگاه رقیب دنبال کرد که استدلال‌های این گروه هم نقد شد. اشکالاتی که قائلین به بطلان مطرح و هبه منعقد را به ابراء تفسیر می‌کنند این است که قبض در هبه دین تحقق پیدا نمی‌کند و مالکیت منظور در هبه واقع نمی‌شود. در مورد تفسیر هبه به ابراء گفته شد که این قابل پذیرش نیست؛ زیرا ابراء و هبه در تحقق، متفاوت می‌باشند به طوری که اولی ایقاع بوده و با اراده زوجه تحقق می‌یابد، اما دومی عقد بوده و نیاز به دو طرف دارد. نتیجه مستقیم ابراء، اسقاط حق و نتیجه هبه، تملیک و انتقال آن به مدیون است و این دو را نباید با هم اشتباه کرد. یکی از آثار بسیار مهم درجایی است که ضمانتی از مهر صورت گرفته باشد. به طوری که اگر زوجه زوج را ابراء کند نه تنها طلبکار، امکان رجوع به دیگر مسئولین پرداخت دین را ندارد، بلکه خود زوج نیز حق رجوع به دیگری را ندارد، اما اگر زوجه مهرش را از عقد هبه به زوج انتقال دهد ایشان به قائم مقامی از دائن می‌تواند به ثالث ضامن رجوع کند. گذشته از اینها تفسیر اعمال حقوقی باید براساس مدلول مطابقی اراده طرفین باشد نه مدلول التزامی آنها. بنابراین، نمی‌توان هبه‌ای را که مقصود طرفین بوده است به ابراء تفسیر کرد و آثار آن را بر این مترتب ساخت.

در پاسخ به عدم تحقق قبض این نتیجه به دست آمد که منظور از قبض این است که قبض گیرنده، استیلا و سلطنت عرفی بر مال موهوبه داشته باشد و از آنجاکه قبض یدی



موضوعیتی ندارد و صدق قبض به حسب مصادیق و موارد مقبوض مختلف است و حتی گفته شد که استیلا و تسلط که مراد در قبض است در هبه مهری که بر ذمه زوج است شدیدتر هم است. براین اساس، چنین نتیجه شد که در مورد مهر نیز امکان قبض وجود دارد و حتی برخی از فقها و حقوق دانان به عدم نیاز به قبض در هبه مهری که بر ذمه زوج است، قائل می‌باشند. در مورد اشکال دوم که گفته می‌شد صحیح نیست تملیک از جانب یک نفر و تملک نیز از جانب همان شخص اقامه شود، پاسخ داده شد که اینکه تملیک و تملک از جانب یک نفر انجام می‌گیرد خدشه‌ای به صحت عقد هبه وارد نمی‌کند. علاوه بر این، مستند فقهی وجود داشت که اگر مقبوض دین باشد به این دلیل که در دست مدیون است، مقبوض فرض می‌شود. در مورد مالک مافی الذمه شدن نیز گفته شد که در هبه دین، مالکیت دین به مدیون انتقال می‌یابد؛ باتوجه به اینکه ایشان بدهکار نیز است. در نهایت اینکه، جمع دو موضوع متهم و بدهکار در یک شخص به مالکیت مافی الذمه منتهی می‌شود که در نتیجه، سقوط دین اثر قهری آن می‌شود. از دیدگاه قانون مدنی نیز نتیجه شد که باتوجه به اینکه سکه در قالب دین بر ذمه زوج می‌آید و تعاریفی که از مال شده است شامل مال هم می‌شود، پس سکه نیز مال محسوب می‌شود و می‌تواند مشمول ماده ۷۹۵ قانون مدنی شود. همچنین در مورد ماده ۸۰۶ قانون مدنی این نتیجه به دست آمد که باتوجه به تفاوت‌های اساسی میان ابراء و هبه، آوردن ماده مزبور ذیل عقد هبه برپایه آموزه‌های فقهی و حقوقی است و نمی‌توان آن را ابراء دانست.

در بحث از قابلیت رجوع در هبه سکه با مطالعه رویه قضایی مشاهده شد که مسئله محل اختلاف است، اما نظر آنهایی که قائل به عدم امکان رجوع می‌باشند، قابل پذیرش است؛ زیرا سکه، مال کلی بوده که برای دین بر ذمه زوج می‌آید و با هبه آن علاوه بر اینکه روایات به صراحت دلالت بر عدم امکان رجوع دارند. باتوجه به اینکه بعد از تحقق عقد هبه و انتقال طلب به مدیون، دین از باب مالکیت مافی الذمه ساقط می‌شود؛ زیرا باتوجه به ماهیت دین، قبض آن توسط مدیون که با هبه دین از جانب داین محقق می‌شود به معنای تصرف و تلف آن محسوب می‌شود و از این نظر است که امکان رجوع در آن از بین می‌رود؛ این مطلب در صدر ماده ۸۰۳ قانون مدنی نیز مقرر شده است. همچنین معقول

نیست مالکیت انسان بر چیزی که در ذمه خودش است استمرار پیدا کند. بنابراین، با هبه سکه به زوج، مالکیتش نسبت به آن از بین می‌رود، پس مشمول بند ۳ ماده ۸۰۳ می‌شود.

فهرست منابع

۱. ابن منظور، محمد (۱۴۱۴ ه.ق). *لسان العرب*. بیروت: دار صادر.
۲. ازهری، محمد (۱۴۲۱ ه.ق). *تهذیب اللغة*. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۳. اصفهانی، میرالدین (۱۴۲۶ ه.ق). *قبض الوقف*. اصفهان: انتشارات مرکز تحقیقات رایانه‌ای حوزه علمیه.
۴. انصاری، مرتضی (۱۴۱۵ ه.ق). *کتاب المکاسب*. قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری.
۵. بحرانی، یوسف (۱۴۰۵ ه.ق). *الحدائق الناضرة*. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۶. ترحینی عاملی، سید محمد حسین (۱۴۲۷ ه.ق). *الزبدہ الفقہیہ فی شرح الروضہ البہیہ*. قم: دار الفقه للطباعة والنشر.
۷. جعفری لنگرودی، محمد جعفر (۱۳۸۰). *ترمیمولوژی حقوق*. تهران: کتابخانه گنج دانش.
۸. جعفری لنگرودی، محمد جعفر (۱۳۸۸). *دایره‌المعارف حقوق مدنی و تجارت*. تهران: کتابخانه گنج دانش.
۹. جعفری لنگرودی، محمد جعفر (۱۳۸۹). *وسیط در ترمینولوژی حقوق*. تهران: کتابخانه گنج دانش.
۱۰. جمعی از پژوهشگران (۱۴۲۳ ه.ق). *موسوعه الفقہ الاسلامی طبقاً لمذہب اهل البیت علیہم السلام*. قم: مؤسسه دایره‌المعارف فقه اسلامی.
۱۱. جوهری، اسماعیل (۱۳۷۶). *الصحاح*. بیروت: دار العلم للملایین.
۱۲. حسینی عاملی، سید جواد (۱۴۱۹ ه.ق). *مفتاح الکرامه*. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۱۳. حسینی مراغی، سید میر عبدالفتاح (۱۴۱۷ ه.ق). *العناوین الفقہیہ*. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۱۴. حسینی میلانی، سید محمد هادی (۱۳۹۵). *محاضرات فی فقہ الامامیہ*. مشهد: مؤسسه چاپ و نشر دانشگاه فردوسی.
۱۵. حسینی روحانی، سید صادق (۱۴۱۲ ه.ق). *فقہ الصادق*. قم: دارالکتاب-مدرسه امام صادق علیہ السلام.
۱۶. حلی، ابن ادریس (۱۴۱۰ ه.ق). *السرائر*. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۱۷. خوانساری، سید احمد (۱۴۰۵ ه.ق). *جامع المدارک*. قم: مؤسسه اسماعیلیان.
۱۸. راغب اصفهانی، حسین (۱۴۱۲ ه.ق). *مفردات الفاظ القرآن*. بیروت: دار القلم.
۱۹. سبزواری، سید عبدالاعلی (۱۴۱۳ ه.ق). *مہذب الاحکام*. قم: مؤسسه المنار.
۲۰. سلیمان کلوانق، امین، باقری، احمد، و مرتاضی، احمد (۱۳۹۷). *نقدی بر تفاسیر حقوقی ماده ۲۱۸ قانون مدنی و ارائه تفسیر بر پایه آموزه‌های فقه امامیه*. نشریه آموزه‌های فقه مدنی، ۱۷ (۱۰)، ۶۵-۸۸.
۲۱. شهید اول، محمد بن مکی (۱۴۱۷ ه.ق). *الدروس الشرعیہ*. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۲۲. شهیدی، مهدی (۱۳۹۰). *حقوق مدنی (سقوط تعهدات)*. تهران: انتشارات مجد.
۲۳. صاحب، اسماعیل (۱۴۱۴ ه.ق). *المحیط فی اللغة*. بیروت: عالم الکتب.
۲۴. صافی گلپایگانی، لطف‌الله (۱۴۱۶ ه.ق). *هدایه العباد*. قم: دارالقرآن الکریم.
۲۵. طباطبایی قمی، سید تقی (۱۴۰۰ ه.ق). *درساتنا من الفقہ الجعفری*. قم: مطبعه الخیام.
۲۶. طباطبایی یزدی، سید محمد کاظم (۱۴۱۴ ه.ق). *تکمله العروه الوثقی*. قم: کتاب فروشی داوری.
۲۷. طباطبایی یزدی، سید محمد کاظم (۱۴۲۳ ه.ق). *العروه الوثقی*. قم: مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین.
۲۸. طوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۷ ه.ق). *تهذیب الاحکام*. تهران: دار الکتب الاسلامیه.
۲۹. علامه حلی، حسن بن یوسف (۱۴۱۳ ه.ق). *مختلف الشیعہ*. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۳۰. علامه حلی، حسن بن یوسف (۱۴۰۸ ه.ق). *تذکره الفقہا*. قم: منشورات المکتبه المرتضویہ لاحیاء الآثار الجعفریہ.
۳۱. عمید، موسی (۱۳۸۷). *حقوق مدنی (ہبہ)*. تهران: انتشارات نگاه بینه.
۳۲. غروی نایینی، میرزا محمد حسین (۱۳۷۲). *منیہ الطالب*. تهران: المکتبه المحمدیہ.
۳۳. کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۷). *حقوق مدنی (عطایا)*. تهران: انتشارات گنج دانش.

۳۴. کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۰). عقود معین. تهران: گنج دانش.
۳۵. کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۷). عقود معین. تهران: انتشارات بهنشر.
۳۶. کاتوزیان، ناصر (۱۳۹۰). حقوق مدنی (ایقاع). تهران: میزان.
۳۷. کاتوزیان، ناصر (۱۳۹۱). حقوق مدنی (اموال و مالکیت). تهران: میزان.
۳۸. کاتوزیان، ناصر (۱۳۹۱). قانون مدنی در نظم حقوقی کنونی. تهران: میزان.
۳۹. کاشف الغطاء، جعفر (۱۴۲۲ ه.ق). کشف الغطاء عن مبهمات الشریعه الغراء. قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
۴۰. کلینی، محمد (۱۴۰۷ ه.ق). الکافی. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۴۱. محقق داماد، سیدمصطفی، قنوتی، جلیل، شبیری، سیدحسن، و عبدی پورفرد، ابراهیم (۱۳۹۲). حقوق قراردادهای در فقه امامیه. تهران: سمت.
۴۲. محقق داماد، سیدمصطفی (۱۴۰۶ ه.ق). قواعد فقه. تهران: مرکز نشر علوم اسلامی.
۴۳. مروج جزائری، سیدمحمدجعفر (۱۴۱۶ ه.ق). هدی الطالب فی شرح المکاسب. قم: مؤسسه دارالکتاب.
۴۴. موسوی خویی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۰ ه.ق). مصباح الفقاهه (المکاسب). بی جا: بی نا.
۴۵. موسوی خمینی، سیدروح الله (۱۴۲۱ ه.ق). کتاب البیع. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
۴۶. موسوی خمینی، سیدروح الله (بی تا). تحریر الوسیله. قم: مؤسسه مطبوعات دارالعلم.
۴۷. موسوی خویی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۰ ه.ق). منهج الصالحین. قم: نشر مدینه العلم.
۴۸. موسوی گلپایگانی، سید محمدرضا (۱۴۱۳ ه.ق). هدایه العباد. قم: دارالقرآن الکریم.
۴۹. مهنا، عبدالله علی (۱۴۱۳ ه.ق). لسان اللسان. بیروت: دارالکتب العلمیه.
۵۰. نجفی، محمدحسن (۱۴۰۴ ه.ق). جواهر الکلام. بیروت: داراحیاء التراث العربی.
۵۱. نراقی، مولی احمد (۱۴۱۷ ه.ق). عوائد الایام. قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه.
۵۲. نراقی، مولی احمد (۱۴۲۲ ه.ق). مشارق الاحکام. قم: کنگره نراقیین ملامهدی و ملااحمد.

